



سیاحت‌نامه ایران

آرنولد هنری ساویج لندور

ترجمه: لسان‌السلطان اسماعیل



به کوشش: سعیده سلطانی مقدم، شیرین احمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیاحت‌نامه ایران

ش ۱۲۷۸-۱۲۸۰ م ۱۹۰۲-۱۹۰۰

نوشتة

آرنولد هنری ساویج لندور

ترجمه

لسان‌السلطان اسماعیل

به کوشش

سعیده سلطانی مقدم

شیرین احمدی

ویراستار

رقیه فراهانی

لندور، آرنولد هنری سویچ، ۱۸۶۵-۱۹۲۴	عنوان و نام پیداوار
سیاحت‌نامه ایران: ۱۹۰۰-۱۲۸۰ م/ ۱۳۷۸ ش، نوشته آرنولد هنری سویچ لندور؛ ترجمه اسلام‌السلطان اسماعیل؛ به کوشش سعیده سلطانی‌مقذر، شیرین احمدی؛ ویراستار رفیه فراهانی.	
تهران: نشر علم، ۱۴۰۱.	مشخصات نشر
۳۰۰ ص.	مشخصات ظاهری
۹۷۸-۶۲۲-۲۴۶-۳۹۳-۹	شابک
فیبا	وضیعت قورست نویسی
کتابخانه: ص. ۲۸۲.	پادداشت
نمایه.	پادداشت
لندور، آرنولد هنری سویچ، ۱۸۶۵-۱۹۲۴ م -- سفرها -- ایران	موضوع
Landor, Arnold Henry Savage, 1865-1924 -- Travel - Iran	موضوع
سفرنامه‌های انگلیسی -- فرن ۱۹ م	موضوع
Traveler's writings, English - 19th century	موضوع
ایران -- تاریخ -- فاجاریان، ۱۱۲۲-۱۱۱۷	شناسه افزوده
آداب و رسوم	شناسه افزوده
Iran -- History -- Qajars, 1779 - 1925 -- Manners and customs	شناسه افزوده
ایران -- سیر و سیاحت -- فرن ۱۲ ف.	رده بندی کنکره
Iran -- Description and travel -- 19th century	رده بندی دیجیتال
لسان‌السلطان، اسماعیل، مترجم	شماره کتابخانه ملی
سلطانی‌مقذر، سعیده، ۱۳۶۱ - گردآورنده	فیبا
احمدی، شیرین، ۱۳۰۵ - گردآورنده	
DSR1TV9	
۹۰۰-۷۷۰-۲۲	
۸۹۹۰۵۴۴۸	



سیاحت‌نامه ایران

آرنولد هنری سویچ لندور

ترجمه: لسان‌السلطان اسماعیل

به کوشش: سعیده سلطانی‌مقذر و شیرین احمدی

چاپ اول: ۱۴۰۱

شمارگان: ۴۴۰ نسخه

لیتوگرافی: باختر

چاپ: مهارت نو

قطع: رقعی

شابک: ۹-۳۹۳-۶۲۲-۲۴۶-۹۷۸

حق چاپ محفوظ است.

تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین

خیابان شهدای ژاندارمری، بن بست گرانفر، پلاک ۴

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۲۳۵۸

فهرست

۱. مقدمه مصحح	۷
۱-۱ درباره نویسنده	۷
۱-۲ درباره مترجم	۸
۱-۳ درباره عنوان کتاب	۹
۱-۴ درباره کتاب	۹
۱-۵ درباره نسخه خطی	۲۲
۱-۶ درباره رسم الخط	۲۳
۱-۶-۱ ضبطهای بدون تغییر	۲۳
۱-۶-۲ برخی اصلاحات	۲۴
۱-۷ درباره برخی اغلاط	۲۵
۱-۸ درباره برخی ویژگی‌ها	۲۵
۲. سیاحت‌نامه ایران	۲۷
۳. کتابنامه	۲۷۹
فهرست مکان‌ها	۲۸۰
فهرست افراد	۲۸۵

۱. مقدمه مصحح

۱-۱ درباره نویسنده

آرنولد هنری ساویچ لندور^۱ (دسامبر ۱۸۷۲ - دسامبر ۱۹۲۴) نقاش، عکاس، نویسنده، جامعه‌شناس، جهانگرد، ماجراجو و مردم‌شناس انگلیسی است که در فلورانس ایتالیا زاده شد. وی نویسنده والتر ساویچ لندور، شاعر و نویسنده انگلیسی است که مدت‌ها در ایتالیا زندگی می‌کرده است. پدر آرنولد، چارلز ساویچ لندور و مادرش اسمرا آلدا آرمیدا پیسلی بودند. آرنولد کوکی اش را در فلورانس سپری کرد و از آنجا که به نفایی علاقه‌مند بود، این هنر را نزد استادی ایرلندی با نام هری جونز تادنوس فراگرفت. بعدها این هنر را نزد استادان دیگر و در کشورهای مانند فرانسه، اسپانیا، هلند و ... کامل کرد. با خواندن آثار ژول ورن به سفر علاقه‌یافت و بیشتر عمرش را به جهانگردی پرداخت. در پایان هر سفر، کتابی راجع به جاهایی که دیده بود و افرادی که ملاقات کرده بود می‌نوشت. کتاب پیش رو حاصل سفر او به ایران است. از هنری ساویچ لندور علاوه بر آثار هنری و تاریخی، آثار علمی نیز به جا مانده و چند اختراع به نام او به ثبت رسیده است. اختراع تانک زرهی از جمله این اختراعات است. این نویسنده مدتی پس از درگذشت پدر و مادرش، بر اثر غصه و اندوه منزوی شد و در دسامبر ۱۹۲۴ درگذشت. او شرح حالی را از خودش با نام «خاطرات یک جستجوگر» در سال

۱. Arnold Henry Savage Landor

۱۹۲۴ م منتشر کرد(نک: عبدالرشیدی، ۱۳۸۸: ۱۹-۲۶).

۱-۲ درباره مترجم

مترجم کتاب پیش رو لسان‌السلطان اسماعیل (زنده در ۱۳۲۴ه) پسر صحافی‌باشی، است. آگاهی چندانی از زندگی او به دست نیامد. وی از مترجمان مخصوص دربار مظفرالدین شاه قاجار بود که علاوه بر سیاحت‌نامه ایران، چند اثر دیگر را نیز ترجمه کرده است. تاریخ جنگ چین و قشون متحده ملل اروپا، تألیف هنری ساویج لاندور، اصلاح نامه، نوشتۀ جیمس هنری مکلین، تاریخ بتت یا سفرنامه بتت، تألیف هنری ساویج لاندور و چند اثر دیگر از آن جمله است(انوار، ۱۳۶۵: ۶۶-۶۷؛ نیز نک: نوشاهی، ۱۳۷۵: ۶۹).

از قرار معلوم لسان‌الملک علاوه بر مترجمی، معلم زبان انگلیسی نیز بوده است. در روزنامۀ خاطرات عین‌السلطنه درباره او آمده است: «میرزا اسماعیل خان، پسر صحافی‌باشی مرحوم، یک ماه است که من و تلوی خان را درس می‌دهد. مترجم‌الممالک در خانه سلطان حسین میرزا اتفاقی درست کرده، ده پانزده شاگرد آورده درس می‌دهد. وقت برای آمدن ندارد. به این جهت میرزا اسماعیل خان را پیدا کرده‌ایم می‌آید جهت درس. خوب بلد است. در هندوستان تربیت شده. مدتی در حیدرآباد دکن بوده و معلمی می‌کرده و یک سفر منفصل با صدراعظم دکن به فرنگ رفته. روزنامۀ آن صدراعظم را من خوانده‌ام. به همه فرنگ رفته است. حال به جناب امین‌السلطان سپرده است. درجه سرتیپی دارد» (افشار، سالور و اخوین، ۱۳۷۴: ۱/۳۱۷).

۱-۳ درباره عنوان کتاب

نام اصلی کتاب پیش رو که اثری دو جلدی است و جلد دوم آن به دست نیامد «عبور از سرزمین های دلخواه» است. این عنوان در نسخه‌ای که لسان‌السلطان ترجمه کرده، به «سیاست‌نامه ایران» برگردانده شده است. در فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی نیز همین عنوان ضبط شده و البته اشاره شده است که «نامی که یاد شد، در پایان نسخه به کتاب داده شده است». اما با توجه به عنوان انگلیسی اثر و همچنین محتوای آن، به نظر می‌رسد نام صحیح کتاب «سیاحت‌نامه ایران» باشد که بر اثر کم دقیقی مترجم و یا کاتب به «سیاست‌نامه ایران» تبدیل شده است. به هر روی، اشاره سید احمد حسینی اشکوری در فهرست مذکور، این گمان را که عنوان سیاست‌نامه عنوان چندان دقیقی برای کتاب پیش‌رو نیست، تقویت می‌کند و بنابراین، عنوانی که برای این کتاب در نظر گرفته شده است، «سیاحت‌نامه ایران» است. متن انگلیسی و کامل این کتاب، توسط علی‌اکبر عبدالرشیدی به زبان فارسی ترجمه شده است. این مترجم عنوان «ایران در آستانه مشروطیت» را برای این کتاب در نظر گرفته است.

۱-۴ درباره کتاب

سفرنامه‌نویسی در دوره قاجار دارای ویژگی‌های خاصی است؛ این گونه ادبی به خصوص در دوره ناصری شدت بیشتری پیدا کرده است. سفرنامه‌نویسی از دو جنبه حائز اهمیت است؛ نخست آنکه بازتاب

بخشی از افکار عمومی است، وقتی نویسنده به توصیف محیط پیرامون خود می‌پردازد. دیگر اینکه نسبت به موضوع از خود واکنش نشان می‌دهد و موضع‌گیری و احساس واقعی خود را بروز می‌دهد و نگرش خود را بیان می‌کند.

سفر نویسنده در سال ۱۹۰۰م آغاز شده و در سال ۱۹۰۲م به پایان رسیده است. او در این سفر، برای رسیدن به ایران از انگلستان و از مسیر آلمان، لهستان، اوکراین و روسیه گذشته است. بخشی از سفر در خاک اروپا با قطار صورت گرفته است و از هنگام ورود به منطقه خزر و سپس ایران، مجبور شده است راه را با گاری، درشکه، کالسکه و حتی گاه بر پشت اسب و قاطر طی کند. هنگام خواندن این کتاب، بارفتهای اجتماعی و با صحنه‌هایی روبرو می‌شویم که هنوز پس از گذشت چندین دهه، کمابیش در ایران قابل رویت است. البته باید در نظر داشت که بخشی از نسبت‌هایی که نویسنده به مردم ایران می‌دهد، برداشت‌هایی است که وی در ظرف مدت کوتاه اقامتش در ایران به آن‌ها رسیده است و الزاماً با حقیقت منطبق نیست، اما می‌توان از لابه‌لای این نوشته‌ها و این نسبت‌ها به بخشی از رفتارهای اجتماعی ایرانیان که در صد سال پیش وجود داشته و بعض‌آن‌ها هم وجود دارد، پی برد. بررسی جامعه‌شناسی و روان‌شناسی که نویسنده از جامعه و مردم ایران آن روزگار به دست می‌دهد، بسیار بالارزش است و همان‌طور که گفته شد، اگرچه تماماً منطبق با واقعیت نیست، دست کم به این معنی است که یک اروپایی دنیادیده، ایران را چگونه دیده و با چه برداشتی در مقایسه با دیگر جوامع با آن روبرو شده است. نکته قابل

اشاره دیگر اینکه، گاه برخی اطلاعات ثبت شده در کتاب، مانند اسمی خاص، درست و دقیق نیست و علتش نیز این است که نویسنده این اسمی را از مردم محلی و یا از کاروان‌سراداران و کالسکه‌رانان و بعضًا با لهجه‌های محلی شنیده و به همان صورت مبهم ضبط کرده است. شایان ذکر است برخی از اسمی نیز اساساً قدیمی است و امروزه دیگر کاربرد ندارد. (نک: عبدالرشیدی، ۱۳۸۸: ۱۲-۱۶)

همان طور که اشاره شد، هنری ساویج لندور در جای جای کتاب خود به نکاتی اشاره می‌کند که در بردارنده فواید سیاسی و اجتماعی است. برای نمونه، او در بخشی از کتاب چنین می‌نویسد: «یکی از دلایل قلت کارخانه در ایران همین است. فقط معدودی از تجار به فایده کم قناعت دارند و از طرفی هم ایرانی چندان بستگی به پول ندارد. به عکس کمتر کسی در روی زمین پیدا می‌شود که مثل ایرانی به این اندازه از راه‌های خارج از قانون پول تحصیل کند. البته خواهید پرسید در مملکتی که هیچ کار بزرگ تجاری نیست و در کارها مداخله می‌شود و سرمایه به کار نمی‌افتد، چطور بدون زحمت پول تحصیل می‌شود یا زیاد می‌گردد. از راه‌های حرام پول تحصیل می‌کنند و اغلب به سود زیاد و کرورهای بسیار پول قرض می‌دهند و سود می‌خورند. گاهی صد پنجاه و صد هشتاد، بلکه صد درصد سود می‌گیرند. دیگر کمتر از صد پانزده نمی‌شود و حال آنکه تنزیل پول در مذهب اسلام حرام است». وی در جایی دیگر می‌نویسد: «هیچ جای عالم وقت کم قیمت‌تر از ایران نیست. مراعات و عده را نمی‌کنند؛ به خصوص وعده نقدی؛ زیرا که ایرانی هر کاری که بخواهد بکند، باید تأمل زیاد بنماید. نمی‌تواند

عجله کند. وعده سه ماهه یا حتی شش ماه به نظر ایرانی زمان خیلی کمی می‌آید. وعده‌های یکساله و هجده ماهه و دو ساله مناسب‌تر است برای او. حتی آن وقت هم برای استرداد پول حاضر نیست. مگر به زور و قهرآز او بگیرند. بالاخره پول و تنزیل هر دورا می‌دهد. اگر بخواهد اقدام به امری نماید، روزهای متمادی به صحبت‌های بی‌فایده می‌گذراند تا مقصود خود را بگوید و چندین ماه تلف می‌شود تا مصمم بشود که چه باید کرد».

آرنولد در آغاز راهی بادکوبه می‌شود. در راه آهن با مسافران فرانسوی مواجه می‌شود که وی را از روس‌ها و فرنگ ایشان می‌ترسانند. برخلاف گفته‌های آن‌ها مأموران گمرک رفتار شایسته‌ای با آرنولد نشان می‌دهند. کالسکه‌های بخاری که در ورشو است، هفته‌ای یک بار به سمت بادکوبه می‌روند، آرنولد به دلایلی دیرتر می‌رسد و ناچار می‌شود چند روزی را در ورشو بگذراند. در ورشوبه او خوش می‌گذرد. از باغات دلکش و عمارت‌باشکوه لازینزکی، دریاچه‌ها و موزه‌های صنایع دستی قدیمی دیدن می‌کند. زنان این شهر را شبیه زنان پاریسی می‌داند و از آن‌ها تعریف و تمجید می‌کند. او ورشورا شهری پیشرفته می‌داند. پس از آن وارد شهر کیف می‌شود. وی کیف را شهری مذهبی می‌داند که مردم آن کمتر به تجارت می‌پردازند و کشیشان در این شهر رونق خوبی دارند؛ حتی در یکی از صومعه‌های شهر یک دستگاه چاپ قدیمی برای چاپ کتاب‌های مذهبی می‌بیند. بعد از کیف، وارد بخارا کوف می‌شود. در این شهر نظافت کالسکه‌های راه‌آهن مورد توجهش قرار می‌گیرد. اهالی این شهر اکثراً فراقند.

شغل مردم زراعت است. همچنین کارخانجات پشم، صابون‌پزی و شمع‌ریزی، دباغی و آجرپزی زیاد دارد. از تمام شهرهای روسیه مشتریان اسب به آنجا آمده، اسب خریداری می‌کنند.

سپس وارد رستوف که دارای کارخانجات کشتی‌سازی و خاويارسازی زیادی است می‌شود. این شهر از نظر نظامی برای روسیه دارای اهمیت فراوانی است. آرنولد پس از گذر از شهرهای مختلف، وارد بادکوبه می‌شود. بادکوبه شهری با آتش‌های دائمی و معادن نفتی است. اکثر اهالی شهر ارمنی و ایرانی‌اند. آب‌وهوای شهر به مذاق وی خوش نمی‌آید؛ زیرا بادکوبه دارای هوای گرم و طوفان‌شناست. آرنولد می‌گوید در شهر همه مردم مدام درباره نفت صحبت می‌کنند و همه چیز بوی نفت می‌دهد. از صنایع نفتی شهر تعریف می‌کند و می‌نویسد همه کالسکه‌های شهر با نفت روشن می‌شود.

سرانجام نویسنده وارد بندر انزلی می‌شود. وی در سفرنامه‌اش اشاره می‌کند که در ساحل دریای خزر به هیچ وجه لنگرگاه وجود ندارد. انزلی، مشهدسر و استرآباد، سه جای پیاده شدن از کشتی است، اما هیچ لنگرگاهی وجود ندارد. در انزلی چند بنای گمرکخانه وجود دارد و یک هتل. قایقهای دودی در این شهر به وفور یافت می‌شود. وی در انزلی با صحنه‌های بدی مواجه می‌شود؛ هوای خفه، گل‌ولای موجود در سطح شهر و متکدیانی که باعث رنجش وی می‌شوند. پس از آن وارد رشت می‌شود؛ شهری که اکثر معاملات تجاری آن در دست روس‌هاست. آرنولد در یکی از هتل‌های شهر رحل اقامت می‌افکند. وی هتل رشت را با هتل‌های درجه یک لندن، نیویورک و پاریس مقایسه

می‌کند و اصلاً از خدمات این هتل رضایت ندارد. نویسنده پس از چند روز اقامت در رشت راهی قزوین می‌شود. وی مخارج مسافرت از رشت تا تهران را با کالسکه و ارابه، تقریباً صد تومان محاسبه می‌کند و این هزینه را در مقایسه با هزینه مسافرت لندن- بندر انزلی زیاد می‌داند. آرنولد از زمین‌های حاصلخیز، انواع گیاهان، ابریشم و برنج که غذای رایج اهل گیلان است، تعریف می‌کند.

نویسنده از منجیل با عنوان شهر بادهای سخت یاد می‌کند. پس از آن وارد قزوین می‌شود. از آثار به جا مانده از دوره شاه طهماسب که اینک به خرابه‌هایی تبدیل شده است دیدن می‌کند. از اهمیت قنات و مقنی در این شهر یاد می‌کند. سپس وارد پایتخت می‌شود. شرح کوتاهی از تاریخ تهران ارائه می‌کند. از میدان توپخانه، خیابان‌های مشجر، میدان مشق، تلگراف خانه، راه آهن تهران- امامزاده عبدالعظیم و... دیدن می‌کند. از سفارت‌خانه‌های مختلف تهران مانند انگلیس، روسیه، فرانسه، عثمانی و... یاد می‌کند. با مفتاح‌السلطنه، نایب اول وزارت امور خارجه، ملاقات می‌کند. مفتاح‌السلطنه وی را به دیدار مشیرالدوله، وزیر امور خارجه، می‌برد. آرنولد در این سفرنامه به توصیف لشکر ایران می‌پردازد و گزارشی از توپخانه، پیاده نظام و قزاق‌ها و وضعیت آن‌ها به دست می‌دهد.

نویسنده از اطلاعاتی که مفتاح‌السلطنه درباره امور خارجه دارد و همچنین از تسلط داشتن او به زبان فرانسه متعجب است و اورا می‌ستاید و از پدرش، مفتاح‌الملک، که در آباد کردن مملکت نقش داشته است به نیکی یاد می‌کند. «مفتاح‌السلطنه در کمال خوش رویی مرا پذیرایی

نمود. با وجودی که هیچ از ایران خارج نشده، فرانسه را در کمال بلاغت مثل فرانسه‌ها حرف می‌زد. متباوز از یک ساعت صحبت‌های مفید نمودند. من تعجب کردم با وجودی که از حد ایران بیرون نرفته‌اند چقدر خوب تحصیل خارجه کرده‌اند و از امور خارجه کمال اطلاع و آگاهی را داشتند. والدو، مفتاح‌الملک، از اجزای دارالشورای دولتی است. شخصی است متمول. بیشتر ثروت و عمر خود را صرف سعادت مملکت خود کرده. از جمله محدثات لایق قابل التمجید او ایجاد مدرسه‌ای است برای ایتمام موسوم به دبستان دانش. اطاق‌های پاکیزه در مدرسه هست. معلمین قابل برای تعلیم اطفال دارد. لباس و خوراک اطفال خیلی خوب و به‌قاعده است».

نکته مهمی که نویسنده در دیدار با مشیرالدوله یاد آور می‌شود این است که در دیدار با او اطلاعات زیادی درباره ایران به دست می‌آورد و شناخت مشیرالدوله از دولت چین سبب تعجب او می‌شود. «مفتاح‌السلطنه مترجم واقع شد. وزیر فقط زبان فارسی می‌دانست. فوراً سیگار و سیگارت و چای و قهوه حاضر کردند. وزیر مغز پرهوش و کفایتی داشت. مرد کاری به نظر آمد. کلماتش مختصر و پرمتنی بود. ملاقات من با ایشان خیلی اسباب اطلاع من در باب مملکت ایران شد. گویا وزیر کمال دوستی را با دولت روس و انگلیس دارد. چیزی را که خیلی مایل بود بفهمد این بود که بداند آئیه چین چه خواهد شد. می‌خواست بداند روس در چین تفوق دارد و یا انگلیس و آیا دول مزبور از چینی‌ها ترسیده‌اند یا خیر؟ می‌گفت آیا چینی‌ها می‌توانند با روس یا انگلیس جنگیده فتح کنند و آیا در جنگ سنه ۱۹۰۰ چینی‌ها

خوب مسلح بودند؟ می‌گفت آیا چین بالاخره معذوم شده‌ای مایین چند دولت فرنگ تقسیم می‌شود یا به حال خود باقی می‌ماند؟ وزیر این سؤالات را پیش خود نمی‌کرد. چون فی مایین چین و ایران مشابهت دیده بود می‌خواست در این تعمقی بکند. شکی نیست از چندین طریقه مملکت چین و ایران سیاستاً به یکدیگر شباهت دارند؛ با وجودی که ایران به ملاحظه وضع طبیعی مهمش اول مملکت است. تمام طبقات ایرانی جنگ سال ۱۹۰۰ چین را می‌خواستند بدانند عاقبت به چه منجر خواهد شد. تعجب در آن است که عموماً گمان کرده بودند چین رافتح حاصل شد. به جهت آنکه قشون متحده هزیمت جستند مملکت چین و پایتخت آن به دست خودشان ماند».

آرنولد امرار معاش ایرانیان را به دقت بررسی کرده، می‌نویسد: «خانه بسیاری از اعیان ایران، خارج محقری دارند که مبادا سایر امرا بوسی از دولت آن‌ها ببرند». او درباره ذخیره‌های طلا، نقره و جواهرات میان مردم صحبت می‌کند، پس از آن به بانک شاهی، بانک روس‌ها و بانک مسکوکات می‌پردازد و طوری کارهای اداری این بانک‌ها را شرح می‌دهد که گویی یکی از کارکنان این بانک‌هاست. سپس ماجراهی امتیاز تباکو، شورش مردم، شلوغی زنان دربار و غیره را تمام و کمال بیان می‌کند و بر این باور است که دولت روسیه پشت این قضیه است.

نویسنده در تمام سفرنامه‌اش به صورت جسته‌وگریخته به مسئله روس‌ها در شمال ایران، وضعیت ایشان و رقبایشان با انگلیس پرداخته است. وی بر این باور است که روس‌ها قصد ورود به هند را دارند و بر آنند که تجارت ایران و هند را در دست گرفته، با این کار ضربه محکمی

به انگلیس بزنند.

او در فصلی مجزا به تحصیلات و تربیت در میان عامه مردم می‌پردازد: «کلیه ایرانی‌ها تربیت دارند، ولی از روی جهل و غفلت؛ یعنی تربیت دارند نه از روی علم و ادب ... اکثر مردم خط دارند و به قدر حال خود حساب می‌دانند. تعلیم و تعلم به جز شهرهای عمدۀ، همه بسته به تدریس ملاها است که طبعاً قبل از همه چیزها آداب مذهبی را می‌آموزند ... در شهرهای بزرگتر تحصیلات بالاتر در مدارس می‌کنند که پهلوی مساجد است ... در طهران مدرسه دولتی که دارالعلومش می‌نامند، سال‌ها است ایجاد شده. معلمین خارجه صاحب سواد دارد و معلمین ایرانی دیگر که در اروپ تحصیل کرده‌اند علوم ادبیه را به اطفال می‌آموزند، السنّة جدیده را خوب تحصیل کرده‌اند به انضمام علوم دیگر از قبیل ریاضی و فزیک و حکمت و نظام و غیره ... علوم متفرقه را به زبان فارسی تعلیم نمی‌دهند. همه به السنّة خارجه است که اکثر زبان فرانسه است و فهم آن بالنسبه مشکل ... مردمان متمول اطفال خود را برای تحصیل به اروپ می‌فرستند».

آنولد فصل هجدهم را به طبیعت ایران اختصاص داده است و از وضعیت زراعت، انواع و اقسام محصولات، صنایع و معادن شهرهای عمدۀ ایران، گیاهان مختلف و صنایعی مانند غربالگری، فلزسازی، دباغی، زرگری، نساجی‌های پشم و ابریشم تا معادن گوگرد، نمک، مس و محصولات تک تک شهرها سخن می‌گوید.

در فصل نوزدهم به ازدواج و سنت‌های مربوط به آن می‌پردازد: در باب حرمخانه و تخیلات اروپایی‌ها در این زمینه صحبت می‌کند و بر این

تخیلات خط بطلان می‌کشد. او مراسم مربوط به خاستگاری، نامزدی، مهریه، عقد و عروسی را در ایران به دقت شرح می‌دهد و معتقد است در خانواده‌های ایرانی عشق و احترام فرزند نسبت به والدین به همان درجه است که والدین به اولاد دارند.

در فصل بعد درباره زنان ایرانی سخن می‌گوید. چهره و اندام زنان ایرانی را با زنان فرانسوی و ایتالیایی مقایسه می‌کند و با توضیحات مفصل به این نتیجه می‌رسد که زنان ایرانی از لحاظ زیبایی در مقام بالاتری قرار دارند. همچنین شرح کلی از پوشش و زیورآلات ایشان می‌دهد.

فصل بعد سفرنامه به جشن زادروز شاه اختصاص دارد. در این فصل شرح چراغانی، آذین‌بندی و شادمانی مردم و دولت آمده است. نویسنده از پذیرایی و مهمان‌نوازی میزبان بسیار شاد می‌شود و از آن تعریف بسیار می‌کند.

در فصل بعد، آرنولد از اماکن فرهنگی پایتخت دیدن می‌کند. از خزانه و موزه سلطنتی بازدید کرده، بار دیگر عمارت وزارت امور خارجہ را یک دل سیر تقریج می‌کند؛ گویا نمای داخلی عمارت بسیار مورد توجه وی قرار گرفته است. نویسنده با دقت ویژه‌ای تک تک وسایل داخل عمارت را وصف می‌کند؛ از جمله گلدان‌های ژاپنی کار استادکاران آن سامان، مجسمه‌های سنگی، صندلی‌های طلا و نقره، شمشیرهای طلاکوب، غذاخوری‌های چینی و نقره و اسباب‌های دیگر.

فصل بیست و سوم به خارج شدن آرنولد از تهران مربوط است. وی با دلیجان به سمت قم حرکت می‌کند. در راه قم از امامزاده عبدالعظیم عبور

می‌کند و با تعجب از مردان وزنانی می‌گوید که دچار جذام شده‌اند. در مسیر، زنان و مردان زیادی را می‌بیند که از الاغ برای سواری استفاده می‌کنند. او مسیر را هموار، خشک و بی‌آب و علف توصیف می‌کند. در فصل بعد، نویسنده، ملازمش و دلیجانچی نیمه شب وارد قم می‌شوند. راه سخت و خشک، به مذاق وی خوش نیامده و راضی نیست. وی در این باره می‌گوید: «قم یکی از شهرهای نازیبای ایران است، ولی چون مکانی است مبارک، اهمیت پیدا کرده». نویسنده شرح کوتاهی از مردم، دباغی چرم و کوزه‌گری این شهر می‌دهد. در قم توقف چندانی ندارد و با درشکه‌ای تازه‌نفس شهر را ترک می‌کند. از دهات متعددی عبور می‌کند تا اینکه وارد کاشان می‌شود. کاشان را شهر قالی‌های ابریشمی و مرکز کارخانجات نساجی و مسگری، شهری که مهمان خانه‌ای ندارد می‌یابد و می‌گوید برای فرنگی مناسب نیست. وی ناچار می‌شود برای اقامت به تلگرافخانه انگلیسی برود. در کاشان از برج زین‌الدین، مسجد تاج‌الدین، مدارس مختلف و مسجدی به نام پنجه شاه دیدن می‌کند. آرنولد در این فصل شرح ماجراهی به قتل رسیدن امیرکبیر را نیز تمام و کمال به دست می‌دهد. همین جاست که دلیجان وی در راه با راه‌زنان مواجه می‌شود، با دزدان درگیر شده، آن‌ها را خلع سلاح می‌کند.

فصل بیست و هفتم به کشیشان فرنگی مقیم ایران اختصاص دارد. آرنولد می‌گوید: کشیشان «در علوم معموله و طبابت خیلی زحمت کشیده رواج داده‌اند. مدارس و مریض‌خانه‌های خوب احداث کرده‌اند. از همه مستحسن‌تر طبابت آن‌هاست و دوایی که مجانی می‌دهند. کار کشیشی در ایران زحمت است. ابداً ماذون نیست مسلمانی را به دین

عیسوی ترغیب و تشویق کند». در این فصل درباره ارامنه اصفهان و اوضاع زندگی و فرهنگی آن‌ها توضیحاتی داده می‌شود. در فصل بیست و هشتم نویسنده به امور یهودیان اصفهان می‌پردازد. آرنولد می‌نویسد: «از ماه اکتبر سال ۱۸۸۹ تا دسامبر سنه ۱۸۹۱ یک یهودی عیسوی اهل طهران موسوم به میرزا روح الله قائم مقام کشیش بود. برای ترویج دین عیسوی یک کتابخانه و یک مدرسه بنابه استدعای خود یهودی‌ها احداث کرده‌اند ... به نظارت مجلس کشیشان مقیم جلفا لازم شد یک مدرسه شبانه دایر کنند؛ زیراکه بسیاری از اطفال روزها نمی‌توانند مدرسه بروند. پس از ایجاد مدرسه خوب از پیش رفت».

نویسنده در فصل بعد به معماری شهر اصفهان می‌پردازد. وی در شهر تفرج کرده، عمارت‌ها، مناره‌ها، مساجد و بازارها را به دقیقت بررسی می‌کند. پوشش زنان و مردان را متوصیف می‌کند. حتی قلیان کشیدن افراد هم برایش جالب است. او به تک تک بازارهای اصفهان می‌رود و هر بار موضوعی را برای تفسیر بر می‌گزیند؛ از جمله بازار کلاه‌دوزها. وارد بازار مسگران که می‌شود صدای کوبیش چکش‌ها بر مس مسحورش می‌کند و می‌گوید: «صدای طراق طراق چکش که به مس‌ها می‌زند، هنگامه غریبی داشت که پرۀ دماغ را می‌درید. اقسام ظروف از قبیل سینی و آفتابه و کاسه و بشقاب و دیگ وغیره می‌سازند. آنچه ساخته‌اند همه را مرتباً طرفین دکان نصب کرده‌اند. مجتمعه‌های بزرگ مدور منبت‌کاری زیاد دیده شد که اشکال اشجار و حیوانات و طیور روی آن‌ها کنده بودند».

در فصل سی و یکم به کارگاه قالی بافی می‌رود و از نزدیک با بافت‌گان، نحوه کارشان و نقش‌ها و طرح‌ها روبرو می‌شود. شیوه بافت را بسیار زیبا و صاف می‌کند و اطلاعاتی درباره کارگاه‌های مختلف قالی بافی در شهرهای ایران به دست می‌دهد.

در فصل بعد مجدداً به معماری اصفهان می‌پردازد. معماری مدارس را کنکاش می‌کند؛ حتی کاشی کاری مدارس و مساجد را با تفصیل بیان می‌کند. به سیاحت چهل ستون می‌رود و تاریخچه کوتاهی را از این عمارت برای خواننده می‌نویسد. فصل بعد درباره اهمیت تجاری اصفهان برای بیگانگان است. نویسنده اذعان می‌دارد اصفهان شهری است که هم از نظر سیاست و هم از لحاظ تجارت اهمیت دارد. این شهر به همه نقاط ایران راه دارد. سپس به بنادر مهم تجاری ایران از جمله بندرعباس و بندر لنگه می‌پردازد و تجارت وسیع انگلیسی‌ها را در این شهر شرح می‌دهد. پس از آن محمره را توصیف می‌کند و در باب اهمیت کشتیرانی در کارون و اهمیت سیاسی-تجاری آن صحبت می‌کند. او رقابت روسیه و انگلیس را در این شهر شرح می‌دهد.

نویسنده در فصل سی و ششم به نقاط مختلف شهرهای سر راه یزد، حتی بازارچه‌ها و کاروانسراها سر زده، با مردم به معاشرت می‌پردازد. خانه‌ها و آب انبارها را بررسی می‌کند و درباره آن‌ها سخن می‌گوید. از تجربه‌هایش در باب دیدن غروب آفتاب از پشت بام خانه‌های روستاها، خوابیدن در شب روی قاطرها و ... سخن می‌گوید. از قنات‌های مختلف شهر، محصول انار، چاپارخانه و کاروانسراها یاد می‌کند. زمین‌های بی‌آب و علف و خرابه‌های به جا مانده در راه او را به فکر فرمی‌برد.

پوشاک زنان یزد را مانند زنان ترک می‌داند که شامل جامه‌های فراخ بلند و ارخالق‌های کوتاه است. سپس به پارسی‌های یزد می‌پردازد. تاریخ مختصری از سلسله ساسانی بیان می‌کند. درباره ورود اعراب به ایران، دین زردشت، عقاید آن‌ها و آتشکده‌ها سخن می‌گوید و پس از آن، در باب آتش مقدس و مراسم ویژه زردشتیان سخن می‌گوید. بادگیرهای یزد به شدت طرف توجه آرنولد است. «بادگیرها بلند و مربع‌نمد و در قله آن دو سه منفذ دارد. از میان بادگیر باد داخل اطاق‌ها می‌شود. هر قدر هوا گرم باشد، این بادگیرها هوا را خنک می‌کند». نویسنده پس از دیدن شهرهای یزد، راهی کرمان می‌شود. باز هم از قطاع‌الطريق، بیابان‌های خشک و بی‌آب و علف، چاپارخانه‌ها و کاروانسراها صحبت می‌کند. به محض ورود به کرمان، به دیدن کنسول کرمان می‌رود و با اصرار وی مهمان کنسول می‌شود. آرنولد پس از استراحت وارد شهر کرمان می‌شود و از عمارت‌ها، بازار، مدارس، مساجد و کاروانسراها دیدن می‌کند. یکی از اماکن جالب توجه نویسنده حمام شهر است. او شرح مبسوطی از داخل حمام، حنا بستن و مشت‌ومال می‌دهد.

سرانجام نویسنده آخر سفرنامه را به شرح ماجراهی حمله آقا محمدخان به کرمان و وقایع مربوط به آن اختصاص می‌دهد.

۱- درباره نسخه خطی

تنها نسخه موجود از متن پیش رو، نسخه‌ای است که در مرکز احیاء میراث اسلامی قم به شماره (۴۹۳۶) نگهداری می‌شود. این نسخه دارای ۱۵۶ برگ در ابعاد ۳۵ در ۲۱ سانتی‌متر است. بر پایه آنچه در صفحه

پایانی نسخه آمده است، تاریخ اتمام کتابت، سال ۱۳۲۴ق است. صفحه نخست آن دارای سرلوحة آب ورنگ معمولی است. صفحات مجدول به زر و مشکی و شنگرفند. نوشته‌های هر صفحه درون کادر قرار گرفته‌اند. به طور کل در هر صفحه چهارده سطر متن درج شده است. تمام متن با خط نستعلیق نیکو، بدون خط خودگی و بدون از قلم افتادگی و بدون حاشیه نوشته شده است. متن با جوهر سیاه کتابت شده است و سطوحی مربوط به عنوان فصل‌ها با جوهر سرخ نوشته شده‌اند. در لایه‌لای متن، بعضی عکس‌ها و نقاشی‌هایی آمده است که نظر به عکاس و نقاش بودن مؤلف، مشخص می‌شود از آثار وی است. پشت صفحاتی که در بردارنده تصویریند، سفید است. جلد این نسخه تیماج زرشکی است.

۱-۶ درباره رسم الخط

در کتاب پیش رو تلاش شده است رسم الخط واژه‌ها به همان صورتی که در متن اصلی به کار رفته، حفظ شود تا امکان پژوهش درباره نوع رسم الخط این دوره برای اهل فن فراهم باشد. به طور کل می‌توان گفت در این کتاب، برخی واژه‌ها بدون تغییر و دسته‌ای از آن‌ها همراه با تغییرات جزئی به کار رفته‌اند که در ادامه بدان‌ها پرداخته می‌شود.

۱-۶-۱ ضبط‌های بدون تغییر

واژه‌های دارای الف مقصور؛ مانند اسمعیل

واژه‌ایی که در آن‌ها «ط» به جای «ت» به کار رفته است؛ مانند نفط، اسطوانه، باروط، کرونومتر، چطر، اتریش، ایطالی و...

واژه‌هایی که در آن‌ها «ص» به جای «س» به کار رفته است؛ مانند
اصطبل، سندلی

واژه‌هایی که در آن‌ها «ز» به جای «ذال» به کار رفته است؛ مانند
کارگذار، زرت

واژه‌هایی که در آن‌ها «ضمه» به جای «او» به کار رفته است و بالعکس؛
مانند ژاپون، مغل، هوتل، اوطق، خورد، دolar، ناخون، اتوموبیل

واژه‌هایی که در آن‌ها «غ» به جای «ق» به کار رفته است و بالعکس؛
مانند چقندر، غلیان

۱-۶-۲ برخی اصلاحات

افزودن واو عطف محفوظ

در اثر پیش رو، در هر جا که واو عطف نیاز بوده، اما در متن اصلی
موجود نبوده، درون قلّاب به کار رفته است؛ مانند انواع اقسام انسان
[و] اقسام

کاربرد «الف» به جای «آ» و بالعکس
المان آلمان // همان همان // انکه آنکه

کاربرد «کاف» به جای «گاف»
دگل دکل //

کاربرد «گاف» به جای «کاف»

کار گاز //

اصلاح اضافه یا کم داشتن نقطه

پیپ پیت // خربزه خربزه // حراء جزء // کار گاز // صرر ضرر //
پیش بیش // پیدار بیدار

۱-۷ درباره برخی اغلاظ

در متن پیش رو، برخی واژه‌ها به صورت مغلوط کتابت شده‌اند. این امر یا به دلیل شتابزدگی در کتابت رخداده است و یا به دلیل آگاهی نداشتن مترجم از صورت صحیح آن کلمات. از آن جمله است: هوله (حوله)، هراج (حراج)

۱-۸ درباره برخی ویژگی‌ها

در کتاب پیش رو، برخی جملات فاقد فعل هستند. افعال محفوظ نیز عموماً شامل افعال ربطی‌اند. این دست از جملات، به همان صورت اصلی حفظ شده‌اند؛ مانند:

این دو دولت با یکدیگر مثل برادرند، ولی رعیت انگلیس.
اصول و قواعد نظامی روس خیلی پرقوت.

سنبلی‌ها بزرگ و راحتند؛ از محمل ساده و بی‌اندازه تکممه ندارد.
یک عمارتی به طرح عمارت فرنگی خیلی خوش ساخت مقابله با غ.
روزبه روز کشت و زرع کم شده تا به خمس سال اول رسید. بدین لحاظ اسباب قحطی.

همچنین گاه برای فاعل جمع فعل مفرد و برای فاعل مفرد، فعل جمع

به کار برده شده است. مانند:

فرانسه‌ها رو به من کرده، گفت حالا ببینید چه می‌کند.

روس‌ها را که وحشی می‌خوانند، هم بهتر می‌داند و هم بهتر عمل می‌کند.

البته برای پیاده شدن از جهاز باید ترتیبی به کار ببرند که جهازات کوچک به سلامت مسافر و اسباب را وارد خشکی کند.
می‌بینم ژاپون جوان در مقابل این جماعت کثیر در این مدت قلیل خود را تکمیل کرده.

اگر هنرمندان و کارگران راهی ببینند ...

برای کسانی که فایده‌شان باید به دیگری برسد باید تحصیل معنوی کرده یا تجارت مملکت را وسعت بدهد.

دفعه دیگر که از این راه می‌آمدید می‌دید همه مثل شما ... لباس دارند

خورجین برای حمل اشیاء خیلی اختراع مناسبی است و سهل که بر گرده یابو و قاطر می‌نهد.

جز این، تقریباً در همه موارد، به جای کاربرد صفت نسبی، از اسم استفاده شده است؛ مانند چین‌ها، انگلیس‌ها، فرانسه‌ها

۲. سیاحت‌نامه ایران

بسمه تبارک و تعالیٰ

شرح مسافرت ساوج لاندور در مملکت ایران

▫ فصل اول

اول مسافرت من به طرف بادکوبه بود. وقتی که از خاک نمسه در راه آهن روسی نشستم اخبار وحشت‌آمیز در باب گمرک خانه روسی می‌شنیدم برای خودم سانجه‌ای روی داد که از شرح آن معلوم می‌شود مخانف گمرک خانه مزبور به چه پایه‌ومایه است. در آن کالاسکه‌ای که من بودم اتفاقاً چند نفر از تجار فرانسه هم عازم نینجی نوگرود بودند. چون دو طپانچه و دو جعبه بزرگ فشنگ و دو دوربین عکاسی مرا دیدند، یکی از آن‌ها به من اظهار کرد که اگر می‌خواهید به طرف روسیه بروید اصلاح آن است که این اشیا را با خود نبرید؛ زیرا که تمام را در سرحد غصب خواهند کرد. من وقوعی به قول او ندادم. فرانسه‌ها خنده‌یدند. تصور کرده بودند که اسلحه من به کلی از دست من خواهد رفت و مرا در سرحد نگاه خواهند داشت تا هر وقتی که میل قراق‌های سهمناک باشد. در این ضمن یکی از فرانسه‌ها به صدای بلند مرا مخاطب ساخته، گفت مظنه این اول سفر شماست؛ ماسیاحیم و سابقاً هم در روسیه مسافرت کرده‌ایم. من به حیرت ولی از روی تمسخر پرسیدم شما سیاح بزرگید تا آنکه رشته سخن به اتحاد روس و فرانسه کشید که این دولت با یکدیگر مثل برادرند، ولی رعیت انگلیس. بعد فرانسه گفت روس‌ها مثل فرانسه‌ها مردمان مذهبی نیستند. هنوز تقریباً

وحشی‌اند. به فرانسه‌ها احترام می‌گذارند و از آن‌ها واهمه دارند، ولی با انگلیسی‌ها این طور رفتار نمی‌کنند. در ضمن صحبت رسیدیم به کار^۱ الکساندر و جمعی از مسافرین متوجه از کالسکه‌ها پیاده شدند با کیف‌ها و بسته‌ها و چترها وغیره. آن‌ها را بردنده به اطاق گمرک خانه. دو تفر فرانسه‌ها هم عقب من با اسبابشان بودند. یکی از مبادرین گمرک فوراً حاضر شده، به آن‌ها گفت کیفتان را باز کنید. تمام اسباب‌های آن‌ها را ریخت روی میز. بعد مبادر بنا کرد به دیدن آن‌ها و آن اسباب‌ها مرکب بود از یک دوربین عکاسی کوچک و دو بسته شیشه عکس، چند تکه دستمال کثیف و یقه و گدن‌بند، یک جعبه کاغذ و پاکت، یک شیشه عطر و یک جفت مسح [?] زناردوز و چند دانه تکمه برنجی سردست و یقه. با استثنای دستمال‌های کیف، سایر اشیا را ضبط کردند که باید گمرک آن‌ها داده شود و چند حرف رشت مبادر گمرک به فرانسه‌ها زد که چرا می‌خواستید از گمرک بگریزانید. بعد از آن‌ها متوجه من گردید. فرانسه‌ها روبه من کرده، گفت حالا بینید چه می‌کند. من هرچه داشتم نمودم و معاف‌نامچه را هم که سفیر انگلیس در کمال ادب نوشته بود که مرا از گمرک معاف کند اظهار کردم. چون معاف‌نامچه را خواند، راست ایستاده به من سلام نظامی کرد و بعد در کمال ادب از من تمنا کرد تمام اسباب‌های خود را به او بنمایم که همه را نشان کند مبادا در محل دیگر اسباب مزاحمت من باز فراهم بیاید. من کلید صندوق‌ها را به او دادم. در کمال ادب گفت من باز نمی‌کنم. بعد مرا از میان آن

۱. منظور از کار، ایستگاه است (مترجم).

جمعیت به کناری برده، یک سندلی^۱ به من داد. روی آن نشستم. من به طرف فرانسه‌ها نگاه کرده، دیدم همه مات و متحیر شده‌اند. به آن‌ها گفتم شما به من می‌گفتید در روسیه از انگلیس‌ها تنفر می‌کنند و تمام اسباب مرا غصب خواهند نمود. بینید هیچ دست اندازی نکردند. من هیچ مباشر گمرکی از این‌ها مؤدب‌تر ندیده بودم. یکی از آن‌ها که معتبرتر بود و ظاهرآ نمی‌خواست دیگر در این باب حرفی بزند، در کمال اوقات تلغی گفت ما حیوان هستیم که با این مردمان دست اتحاد داده‌ایم؛ این‌ها حتی کاغذ تحریر مرا هم گرفتند. بعد که داخل کالسکه شدیم، تمام شب را غریب که چه خطی بود با روس‌ها دست اتحاد دادیم. اگر برگردم به فرانسه می‌دانم به وزیر امور خارجه چه بنویسم. پس از غرغر زیاد خوابید و مرا آسوده کرد. صبح رسیدیم به ورشو، پایتخت قدیم پولاند. اقرب راه‌ها به بادکوبه آن بود که از مسکو بروم. هفته‌ای یک روز کالسکه بخار به بادکوبه می‌رود. از عدم اقبال نتوانستم خود را به موقع به مسکو برسانم؛ لهذا مصمم شدم از راه دیگری از روسیه عبور کنم؛ یعنی از راه کیو و رستف و بحر خزر. چند ساعتی که در ورشو ماندم از دیدار تماساهای زیاد به من خیلی خوش گذشت. از جمله باغات دلکش و عمارت‌های باشکوه لازینزکی که در کف قدیم رود ویستولا واقع شده و دریاچه‌ها و باغات عمومی و محله یهودی‌ها و موزه‌های صنایع قدیم و جدید کمتر از شهرهای فرنگستان قشنگ‌تر و تمیزتر و با جلوه‌تر از ورشو است و کمتر زنی در عالم پیدا می‌شود شکیل‌تر از زنان آنجا باشد. اغلب زنانی که در کوچه‌ها و

۱. ضبط واژه برابر با متن اصلی است.

برزن دیده می‌شوند زیبا و خوش‌اندام و خوش‌لباست؛ مثلاً زنان پاریس هرگز از این‌ها گوی سبقت نمی‌برند. تمام شهر روی هم رفته شکل و دارای تراموی و امنیوس‌های قشنگ و چراغ الکتریک و تلفون و هر نوع اختراعات جدید است. کوچه‌های عاریض و باروختن. در محل جدید شهر اینیه عالیه باشکوه است. گفتند اغلب آن‌ها مال رعایای انگلیس است که آنجا رحل اقامت افکنده‌اند.

اصول و قواعد نظامی روس خیلی پرقوت [است]. کنار خیابان‌ها چند قطار قزاق در حرکت بودند. خیلی خوش‌اندام و رزمی. معلوم می‌شدند این شهر خیلی اهمیت دارد. به‌واسطهٔ غزوات نُوْجرجکس^۱ که در سال سرکشی پولی‌ها روی داد و جنگ گرچوکه پولای‌ها مغلوب شدند قابل تماشاست.

در ماس جویس پنجاه میلی بالای رود ویستولا روس‌های مظفر کوزیوسکو^۲ را اسیر کردند. ورشو سیمین شهرهای بزرگ مملکت روس محسوب می‌شود و به‌واسطهٔ رود بزرگ و خطوط راه‌آهن که از آنجا به شهرهای مهمه می‌روند از قبیل برلین و وین و مسکو و سنت پطرزبورغ و دانتریک و کیو و ادسا آب و هوای دلکش و خاک حاصلخیز و سلیقه طبیعی در علم و هنر و میل به اقدامات مهمه‌اش خیلی شهر بالقالی است. محله‌های خارج شهر خیلی وسیع است. پراگا بیش از سایرین معروف اجانب است که در ساحل مقابل ویستولا واقع شده و به‌واسطه دو پل آهنی با شهر مربوط شده. خود ورشو طبقه به طبقه یکی روی

۱. متن: نوْجرجیسجکس

۲. متن: کس زیوسکو

دیگری بنا شده در امتداد رود، ولی اصل قطعه شهر روی یک زمین مرتفعی واقع شده. متجاوز از صد کلیسای کاتولیکی و چند کلیسای یونانی دارد به انضمام چند قهرالیهو [؟] و یک یونیورسیتی، چند مدرسه صناعی و آکادمی و چهارده دیر و دو دیر رهبانیه. کمتر جایی در عالم یافت می‌شود که صنعتگران و کارگران آنجا با هوش‌تر از مال این شهر باشند و همچنین اعالی ناس آنجا در تهذیب اخلاق و آداب گوی برتری از اغلب ممالک ریوده. در این شهر آلات آهن و پیانوهای خوب و سایر آلات موسیقی و کالسکه و ظروف نقره و مفضض و کفش و اسباب چرمینه ساخته و به خارج حمل می‌شود. دباغی اینجا در تمام عالم معروف و مشهور است. در تمام مملکت روس از ورشو کفش و چکمه ابتداء می‌کنند. چون که نرم و سبک و بادوام است. همچنین گدم و کتان و قند و آبجو و الکلیات و توتون زیاد به خارج حمل می‌شود. چون وقت تنگ بود بایستی خود را به کار برسانم. روی هم رفته روس‌ها تکلیف خود را می‌دانند چه قسم عمل نمایند و می‌دانند چطور در راه آهن مسافرت کنند. می‌گویند روس‌ها وحشی و چیزندان و کثیفند. بلی؛ ممکن است وحشی باشند، اما از یک راه و آن این است که فی‌مایین زشت و زیبا و آسایش حقیقی و عارضی و چیزهای دیگر تقاؤت نمی‌گذارند و این چیزی است که اشخاص با تهذیب و ترتیب شده هم اغلب نمی‌توانند تمیز بد亨ند. راه آهن روس بهتر و ارزان‌تر از تمام راه آهن‌های عالم است؛ مثلاً وقتی که بلیط نمره اول گرفته‌اید یک جای نمره‌دار مخصوصی می‌دهند که احدی حق تصرف آن را ندارد. مسافر درجه اول و دویم و سیم جای خواب دارند. تخت خواب درجه اول و دویم به قدری

عريض و طويل است که هر قسم بخواهند می توانند بغلطند. برعکس ساير جاها که کوتاه و تنگ است به قدری که حتی اشخاص لاغراندام بهزحمت می توانند بغلطند. باين حال قيمت تخت خواب علاوه باید داده شود و اطاق های قطار كالسکه بخار ممالک ديگر به قدری کوچك و ناراحت است که از يك شب ماندن خستگي به انسان دست می دهد و روز به قدری جمعيت می شود که نه جاي حرکت می ماندونه جاي پا. اين عيوب در كالسکه های راه آهن خودمان وجود دارد.

اما روس هارا که وحشی می خوانند، هم بهتر می داند و هم بهتر عمل می کند. عرض كالسکه ها خيلي زیاد و در يچه های متعدد خوب برای خروج و دخول هوا دارد و همچنین فضای زیاد دارد که به هر طرف انسان می تواند پای خود را دراز کند. هر چند سقف كالسکه ها کمتر مطلاكاري است و اطراف درها کمتر زينت دارد و چوبش چندان شفاف نیست. با آنکه آينه ندارد، ولی ميزهای متعدد در همه جا به عنوان آنها هست. سندلي ها بزرگ و راحتند؛ از محمل ساده و بي اندازه تکمده ندارد که خاک متصل زير آنها جمع بشود و بالش های متعدد برای زير سر و پشت دارد. در زواياي كالسکه، بالاي سر، چراغ الكترونيك شفاف روشن است. كالسکه ها به هم مربوطند. چند كپک که بدھيد هر وقت که باشد چاي خوب و تخم ماهى و غذاهای ديگر ملازمین حاضر می کنند، اما روس ها خودشان رخت خواب همراه دارند که مرکب است از يك جفت روی تشکی و چند پتو و بالش کوچك. اين رسمي است که خيلي بهتر از آن است که در رخت خواب عمومی بدبو بخوابند که نمی دانند در آن که خوايده است یا آنکه آيا شسته شده یا خير. در هر

کالسکه لگن دست و رو شویی و اسفنج آب گرم^۱ و سرد هست. هر کس هوله^۲ همراه نداشته باشد از مستحفظ کالسکه می خواهد فوراً حاضر می کند. خلاصه رسیدیم به شهر کیو.

▫ فصل دویم

از تاریخ چنان معلوم می شود که شهر کیو قبل از میلاد مسیح بنا شده. از آن زمان تاکنون انقلابات متعدد و مختلف روی داده. در تمام اوقات آنجا مرکز علماء و ادبای قلمرو روس بوده؛ مخصوصاً از زمان سنت ولادمیر که مذهب عیسی را در سال ۹۸۸ آنجا وضع^۳ کرد و این اول دفعه بود که مذهب عیسی در روسیه رواج یافت. صد و پنجاه سال قبل از آن زمان کیو پایتخت بود تا سال ۱۱۶۹. در سال ۱۲۴۰ مغل‌ها^۴ آنجا را مسخر کرده تا هشتاد و یک سال متصرف بودند. بعد به تصرف لیتوانیان درآمد و تا دویست و چهل و نه سال به تصرف آن‌ها بود. بعد پولاند آنجا را تا سال ۱۶۵۴ تصرف کرد. از آن وقت به بعد جزو قلمرو روس گردید.

در این شهر چون مردم بیشتر به امور مذهبی می پردازند کمتر به خیال تجارت هستند. کشیشان دخل خوبی می برند. بعضی کارها از قدیم اینجا رواج بوده، از قبیل شکر صاف کنی و دbagی و چرم‌دوزی و آلات آهن‌سازی و جوه‌رکشی وغیره. شمع مومی در اینجا زیاد ساخته

۱. متن: کرد
۲. ضبط واژه برابر با متن اصلی است.
۳. متن: ععظ
۴. ضبط واژه برابر با متن اصلی است.